This site uses cookies from Google to deliver its services and to analyse traffic. Your IP address and user agent are shared with Google, together with performance and security metrics, to ensure quality of service, generate usage statistics and to detect and address abuse.

LEARN MORE OK

مجموعه مقالات و خاطرات زندان مینا انتظاری

شراره های شصت وهفت! بخش سوم



شراره های شصت و هفت!

(بخش - سوم)

دختران آفتاب با گلوبندی از شبق

همزمان با راه انداختن شکنجه گاه مخوف **"قبر یا قیامت"** در سال ۱۳۶۲ در زندان قزل حصار، یکروز ساعت ۷ صبح **"حاج داوود رحمانی"** به همراه اکیپ اش، سرزده به بند ۸ آمد و آمرانه فرمانش را صادر کرد:

"اسامی که میخونم با همهٔ وسایل بیاند بیرون ِ بند..."

و بعد درحالیکه فاتحانه و مغرورانه بچه های بند را ورانداز می کرد زیر لب و با تمسخر ادامه داد:

"... منافق های پدرسوخته! جایی تشریف می برین که چند روزه آدم می شین و تواب و سربزیر برمی گردین خدمت دوستان..."

در لیست اسامی بچه های بند که می خواند نام "شورانگیز" نیز قرارداشت.

"**دکتر معصومه (شورانگیز) کریمیان**" که معمولاً او را "شوری" صدا می کردیم، پزشک متخصص در رشته "فلج مغزی اطفال" و تحصیلکرده یکی از دانشگاههای انگلستان بود که در سال ۶۰ در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر و متعاقباً به ۱۵ سال حبس محکوم شده بود.

اولین بار که او را در سال ۶۱ در بند تنبیهی ۸ قزل حصار دیدم در اثر شکنجه های وحشیانه دوران بازجویی بخصوص آویزان کردنهای طولانی به شیوه "قپانی"، اعصاب کتف و دست و پایش اسیب های جدی دیده بود و چند تاندون و مفصل حرکتی اش نیز دچار پارگی و ضایعات شدید شده بودند؛ بطوریکه یک دستش از کار افتاده بود و حس نداشت و بخاطر صدمات ارتوپدیک پا، بسختی می توانست راه برود ضمن اینکه بعد از هر چند قدمی که می رفت زانوی او ناخوداگاه خم می شد... با این حال سالار زنی بود با یکدنیا آرامش و متانت که همیشه لبخندی زیبا در گوشه لب داشت و از جمله گلهای سرسبدِ زندان به شمار می رفت.

در سوی دیگر اما، شخصیت و کاراکتر اراذلی همچون "حاج داوود رحمانی" و دیگر جلادان و دژخیمان رژیم واقعاً دیدنی بود و نه فقط شنیدنی؛ چرا که ابعاد درندگی و سفلگی آنان در تصور هیچ تنابنده ای نمی گنجد الا اینکه آنرا دیده و چشیده باشد. "حاجی رحمانی" همچون رئیس بالا دستش لاجوردی جلاد، بعنوان یکی از محصولات و مظاهر فاشیسم مذهبی تازه بقدرت رسیده، در واقع امر ترکیب و معجونی بود از عقب افتادگی مفرط اجتماعی، کهنگی و پوسیدگی فکری و ذهنی و مجموعه ای از عقده های فردی، جنسی، طبقاتی و تاریخی که حالا در خمره ی ایدئولوژیک خمینی تبدیل شده بود به موجودی با ظرفیت تخریبی نامحدود و تهی از کمترین خصایل بازدارنده ی انسانی.

برای چنین فردی که پذیرش اصل "برابری زن و مرد" حتی در مخیله اش هم نمی گنجید و کفر محض محسوب می شد، حالا در موضع رئیس یکی از بزرگترین زندانهای سیاسی تاریخ ایران، رودر روی زنانی قرار می گرفت که نه تنها خود او بلکه کل نظام و امام پلیدش را قبول نداشتند و حاضر به تسلیم هم نبودند و اتفاقاً بیشترشان هم مسلمان و موحد و مجاهد بودند. زنانی از طیفهای مختلف اجتماعی با گرایشهای متنوع سیاسی و با ویژه گیها، ظرفیتها، استعدادها و موقعیتهای ممتاز در حیطه و هاله زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی خود، در حالیکه متقابلاً حاجی رحمانی صرفنظر از منصب بادآورده ای که به چنگ آورده بود، در یک نگاه عادی فردی بود به لحاظ شخصی لمپن و بی سواد (تحصیلات در سطح ابتدایی)، و به لحاظ اجتماعی و سیاسی بی بته و بی پرنسیب.

شاید مضحک و خنده دار به نظر بیاید، ولی حاجی رحمانی بدلیل همان عقده های روانی که به آن اشاره شد، حساسیت خاصی روی زنان قدبلند، با چشمان رنگی، با عینک و تحصیلات بالا داشت و آنان را رهبران و خط دهندگان اصلی مقاومت در بند و زندان به حساب می اورد و زودتر و بیشتر از دیگران آنان را تحت فشار و تنبیه قرار می داد. یکی از دلایلی هم که "شورانگیز" معمولاً در زمره ی اولین دسته تنبیهی ها قرار می گرفت همین امر بود.

بهرروی انتقال بچه ها به شکنجه گاه "قبر" از بندهای مختلف و بخصوص بند ۸ ادامه پیدا کرد درحالیکه تا مدتها هیچکس نمی دانست آنها را کجا می برند و تا ماهها هیچ خبری از آنان نشد. طبعاً ملاقاتهای شان هم قطع شده بود و خانواده های شان نیز نگران و پریشان و سرگردان به هر جایی مراجعه می کردند تا خبری از بچه های شان به دست آورند ولی همه جواب سربالا می دادند. در مراجعه به قزل حصار می گفتند که آنها در اوین هستند و در اوین می گفتند: ما چنین زندانی اینجا نداریم، بروید قزل حصار... و این بخشی از ظلم و جوری بود که رژیم جبّار عمداً بر سر خانواده های داغدار ومصیبت زده ی ما می اورد. شاید لازم به توضیح نباشد که برای یک زندانی دربند، تحمل درد و رنج شکنجه خودش بمراتب سهلتر و آسانتر از تصور دربدری و پریشان حالی خانواده و عزیزانش در بیرون از زندان می باشد و رژیم پلید به تجربه این را دریافته بود... البته برخلاف تصور و وعده ی حاجی رحمانی، بچه های قبرها نه تنها بسرعت نشکستند بلکه بسیاری شان ماهها در آن شرایط طاقت فرسا و درهم شکننده مقاومت کردند.

نهایتاً در پی مراجعات، دوندگی ها و شکایات خانواده ها مبنی بر مفقود شدن تعداد زیادی از زندانیان و بی خبری از وضع جگرگوشه هایشان و همینطور در پی تضادهای حاد داخل رژیم، حدود تیرماه سال ۶۳ روزی هیئتی از دفتر منتظری (جانشین وقت خمینی) به طور سرزده به شکنجه گاه "قبر" می رود و با دیدن بچه های زندانی در آن شرایط غریب، مبهوت می شوند و گویا عکسهایی هم از آنها می گیرند. متعاقباً برای جلوگیری از تشدید تنش و انتشار خبر این بیدادگری بی سابقه، قبرها را تعطیل و بچه ها را برای برگشت به بندهای عمومی، موقتاً در شرایط قرنطینه نگه می دارند.

یکی از افراد هیئت منتظری، آخوند مجید انصاری، که در آن دوران در جنگ و دعوای جناحهای رژیم نقش میانه را بازی می کرد، در یک فرصت به "شورانگیز" نزدیک می شود و با تعجب و کنجکاوی خاصی که برایش قابل کتمان هم نبوده، در رابطه با قبرها، به آرامی از او می پرسد: شما چگونه این شرایط سخت را با چشم بند در سکوت وتنهایی مطلق برای ۷ ماه تحمل کردید!؟ و "شوری" با همان آرامش همیشگی میگوید:

"من تنها نبودم، در تمام این مدت خدا با من بود!" که آخوند انصاری با سکوتی طولانی در خودش فرو میرود... بعد از جمع آوری قبرها روزی آخوند انصاری در حضور ما در بند ۸ اعتراف کرد که شکنجه های روانی بکاربرده شده در قزل حصار (واحد مسکونی، قبر و قیامت، و..)، مبتنی برجدیدترین روش های شکنجه روانی بوده که عیناً توسط موساد، با کمترین آثار مشهود فیزیکی، انجام می گرفته است... بگذریم که این رژیم خود استاد تمام شکنجه گران دنیا می باشد.

بهر حال بچه های قبرها از جمله "شوری" سربلند و سرفراز به بندهای عمومی برگشتند. در لحظه دیدار دوباره، خوشحالی ما غیرقابل وصف بود. نمی دانستیم به سمت کدامیک برویم. فورانی بود از عشق و عاطفه در میان اشکها و لبخندها... البته چهرهایشان فوق العاده تکیده و رنجور شده بود؛ ولی روحیه شان به ما درس مقاومت میداد. ۷

بعدها در بندهای تنبیهی اوین بازهم با "شوری" همراه بودیم؛ ضمن اینکه خواهر کوچکترش "**مهری**" (زهرا) که قبل از دستگیری از دانشجویان فعال بشمار می رفت، نیز در کنارش بود. چقدر شخصیت و خصوصیات این دو خواهر، شبیه هم بود. هردو دنیایی از مهربانی و فروتنی بودند و آرامشی خاص در چهره شان موج می زد. از آن پس مهری، پرستار خواهر دلبند و دردمندش بود و در همه حال همراه و همرازش.

در سال ۶۵ که در اوین به عنوان اعتراض به سپردن مسئولیتهای داخلی بند از جمله دارو، فروشگاه و .. به چند تواب خودفروش، همگی ازمراجعه به توابین مربوطه برای گرفتن داروهای خودمان و همینطور مواد و وسایل ضروری از فروشگاه زندان خوداری می کردیم، بیشترین فشارها به بچه هایی مثل شورانگیز می امد که می بایست داروهای مختلفی برای دردهای مستمرشان استفاده می کردند... ولی هرگز کوتاه نیامدند.

سال ۶۶ هر وقت در راهروی سالن ۳ اوین کنار دیوار می نشستم تا روزنامه بخوانم، شوری را میدیدم که همچنان با آرامش و به آهستگی قدم می زد و هنوز با گذشت سالها، بعد از هر چند قدمی زانوی پایش بی اختیار خم می شد... ولی خودش هیچوقت در مقابل دشمن خم نشد. وقتی شورانگیز و خواهرش مهری را با هم در اوین می دیدم، بی اختیار یاد دوست عزیز دیگرم "مهری محمد رحیمی" و خواهر شجاعش سهیلا می افتادم...

" **مهرانگیز (مهری) محمدرحیمی**" از بچه های مجاهدی بود که در خرداد ۶۰ دستگیر و به همراه تعداد زیاد دیگری از جوانان پرشور تهران در آن ایام طوفانی روانه زندان اوین شده بودند. چند سری از میلیشیاهای دستگیری اواخر بهار سال ۶۰ تا مدتها حتی از دادن اسمشان نیز خودداری کردند و برای صدا کردن همدیگر قرار گذاشته بودند که هر سلول یک نام خاص داشته باشد. مثلاً بچه های یک سلول هرکدام نام یک گل را بر خود نهاده بودند؛ همچون پیچک، یاس ... سلول دیگر نام پرندگان را انتخاب کرده بودند مثل گنجشک، پرستو، زاغی ... بچه های سلول دیگر نام شعرا را برگزیده بودند مثل حافظ، عطار، مولوی ... و یک سلول نام سبزیجات را انتخاب کرده بود.
البته این اسامی سمبولیک تا آخر زندان شان و یا عمر کوتاه شان بعنوان نام دوم خاطره انگیزی بر روی آنها باقی ماند... یکی از آن بچه ها "مهری" بود که در اوان دستگیری در سلول شاعران، نام مستعار "عطّار"، از شعرای نامدار ایران زمین را برگزیده بود و بهمین دلیل در میان بچه های قدیمی به "مهری عطار" شهرت پیدا کرده بود. او طبع بسیار زیبایی در شعر داشت. اشعار بسیاری را حفظ بود و بیشترمواقع در محاوره ها و گفتگوهای صمیمی و خصوصی با بچه ها به زبان شعر و مشاعره صحبت می کرد که بسیار دلنشین و فرحبخش بود.

سهیلا خواهر کوچکتر مهری هم که دانش آموز دبیرستان بود در مردادماه سال ۶۰ دستگیر شده بود. با این دو خواهر مهربان، متواضع، دوست داشتنی، مبارز و پر شور سالها در بندهای تنبیهی اوین و قزل حصار همراه بودم و چه لحظات تلخ و شیرینی را با آنها سپری کردم... سهیلا یکبار حول و حوش سال ۶۵ آزاد شد ولی در پی تلاش برای پیوستن به "ارتش آزادیبخش ملی ایران" در سال ۶۶ مجدداً دستگیر و بعد از پشت سر گذاشتن پروسه سخت بازجویی دوباره در اوین به سالن ۲ انتقال داده شد. بهار سال ۶۷ توانستم سهیلا را یکبار دیگر ببینم، همچنان روحیه بالا و شیطنتهای خاص خودش را حفظ کرده بود؛ در حالیکه خواهر ارشدش مهری در سالن یک اوین (بند تنبیهی با اتاقهای دربسته) بسر می برد.

آخرین ماه رمضان زندان را در سال ۶۷ با بچه ها در اوین بودم. دو سال بود که بدلیل ضعف جسمی و افت فشار خون قادر به گرفتن روزه نبودم؛ اما هرشب هنگام سحر با آن انسانهای پاک سرشت همراه می شدم و از بودن در کنار آنان احساس آرامش و سرشاری می کردم... در اواخر همان ماه از آن گلهای بی همتا به سختی جدا شدم و یکروز قبل از عید فطر از زندان بیرون آمدم...

مدت کوتاهی بعد از آن در مردادماه همان سال، همه ی آن عزیزان بُرنا و دانا به حکم پیرکفتار خون آشام جماران، حلق آویز و سر به دار شدند که در زمره ی آنان زنان جانفشانی بودند همچون دکتر شورانگیز کریمیان به همراه خواهر دلاورش مهری کریمیان، مهری محمد رحیمی و خواهر دلیرش سهیلا ... چهره هایی تابناک و درخشان، اخترانی از تبار خورشید...، **دختران آفتاب با گلوبندی از شبق!** در کبودی پررنگ بجامانده از طنابهای دار بر گردن های افراشته شان.

گلوبندی از شبق ۸

چکاوک و پوپک
چشمه و عشق
مداری به سپیدی سحرگهان
سهیل و مهر
سجاده و تسبیح
دو آینه رو به رنگین کمان
دو آینه همرنگ باران
و پنج خط در امتداد عاطفه تابستان

آی مردان دشنه ها و تشنگی
از میان شما کسی آیا
نام خواهران گمنام برکه ها را بر بوم ماه خواهد نوشت
آوای دختران سرو و صنوبر را
در چنگل بکر ستیزه ها خواهد شنید
به شیران بیشه ها گفتم
آیا شما
فریاد مادران بکر شهامت و شمشیر را شنیده اید؟

آنان بی زخم خفته اند
ماهیان آب ها
همیشه، همیشه بی زخم مرده اند
و بر پیکر بی جان بادها
در این سکون بیکران
هرگز کسی زخمی ندید

آی دختران آفتاب
خواهران ستیزه و مهتاب
مادران بکر زلالی آب
گلوبند شبق رنگتان
در این فروغ جاودان مبارک باد

مینا انتظاری

پانویس:
1- در نسل کشی جنایتکارانه مقطع تابستان (۶۷) که به فتوی دیو جماران انجام گرفت در تمامی بندها و زندانهای زنان سراسر کشور فقط زنان مجاهد خلق آماج این قتل عام قرار گرفتند و در بندهای مردان علاوه بر هزاران زندانی مجاهد خلق، صدها زندانی مارکسیست نیز کشتار شدند.

2- در قتل عام هولناک تابستان (۶۷) تمامی زنان زندانی مجاهد در سالن ۱ اوین در مرداد ماه بدار آویخته شدند. جاودانه فروغهایی همچون: اشرف احمدی، فروزان عبدی، فرح آقایان، مینا(قمر) ازکیا، مهناز اسماعیلی، حوریه اکبر نژاد، حوریه بهشتی تبار، مریم (سارا) پاکباز، منیژه تاج اکبری، فاطمه (ناهید) تحصیلی، شهین جلغازی، ناهید جلیلی، پروانه جمشیدی، پروین حائری، محبوبه حاج علی، لیلا حاجیان، سهیلا (لیدا) حمیدی، فرشته حمیدی، زهره حیدری، شیرین حیدری، مهری درخشانی نیا، فریبا دشتی، فریده رازبان، سودابه (زهره) رضازاده، ناهید زرگانی، فرح شکری، سهیلا شمس، سودابه (شهپر) شهپری، سوسن صالحی، شهره عرفانیان، اشرف (مریم) عزیزی، زهره عین الیقین، نیره فتحعلیان، اشرف فدایی تبریزی، مهتاب فیروزی، شیرین فیض شندی، صنوبر قربانی اردستانی، مژگان کمالی، آذر کوثری، شهلا کوهستانی، فرنگیس کیوانی، مینا لطفی، مژگان لطیفی، فریبا لهراسبی، مهرانگیز (مهری) محمدرحیمي، مریم محمدی بهمن آبادی، مهدخت محمدی زاده، منظر مریدی، سرور مشهدی استرآبادی، فرحناز مصلی، سودابه منصوری، مریم مهاجر، منصوره نانسا، سیمین نانکلي، پروانه نورمحمد نوری، فاطمه زهرا نیکو اقبال، فرح وفائی زاده، پریوش هاشمي، صدیقه اِنسی، منصوره خسروآبادی، خیریه صفایی، فاطمه حمزه ایی، شکر محمدزاده، رقیه اکبری، زهرا (شهلا) عسکری،

صالحه نورمحمدی، قدسی هواکشیان، گلی حامدی، تهمینه ستوده، رضیه آیت الله زاده شیرازی، زهره حاج میراسماعیلی، اکرم بهادری، شهربانو (اعظم) عطّاری، آسیه احمدزاده، طیبه حیاتی (انفرادی) و...-

3- در کشتار تابستان (۶۷) تمامی زنان مجاهد در سالن ۳ اوین در مرداد ماه سر به دار و جاودانه شدند. دلاورانی همچون: مریم گلزاده غفوری، فضیلت علامه، اعظم طاقدره، منیره رجوی، مهری و شورانگیز کریمیان، مهین قربانی، فریبا عمومی، میترا اسکندری، شهین پناهی، مهین حیدریان، محبوبه صفایی، سپیده(صدیقه) زرگر، ملیحه اقوامی، فهیمه جامع کلخوران، مهری قنات آبادی، زهرا شب زنده دار، فرزانه ضیاء میرزایی، فرنگیس(گلی) کلانتری، شهناز آقانور، سهیلا فتاحیان، سیمین کیانی دهکردی، مریم ساغری، مهناز یوسفی، مریم توانائیان فرد، هما رادمنش، آسیه (مهناز) فتحی گوهردانه، طیبه خسروآبادی، آفاق دکنما، فریده صدقي، سیمین قدسی نیا، اشرف موسوی و ...-

4- در آن کشتار بیسابقه بخش زیادی از زنانِ دربند مجاهدین، در سالن ۲ اوین نیز که بیشتر از بچه های "دستگیری مجدد" بودند بر دار شدند. زنان جانفشان و جاودانه ای همچون : سهیلا محمد رحیمي، مژگان سربی، مهری اقیاني، زهرا بیژن یار، لیلی حسیني، آزاده طبیب، منیره عابدیني، زهرا فلاحتی حاج زارع ، مهین قریشي، زهرا (محبوبه) کیایي، سهیلا مجاور، منصوره مصلحی، فرحناز ظرفچی، همدم عظیمی و ...-

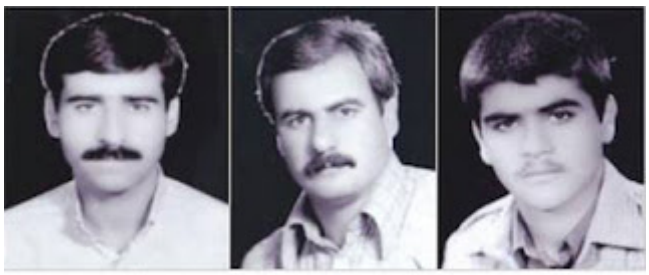
5- علاوه بر اسامی بالا، در جریان آن کشتار بزرگ تعداد دیگری از زنان مجاهد اسیر در تهران که در مقطع قتل عام، یا تازه دستگیر شده و یا در انفرادیها و یا در زندان گوهردشت بودند و یا شماره بندشان در اوین بطور دقیق در دست نیست نیز جاودانه شدند که اسامی آنان در کتاب "قتل عام زندانیان سیاسی – انتشارات سازمان مجاهدین خلق" ذکر شده است. زنان پاکبازی همچون: نازی الفتی، عفت اسدی، بنفشه امین الدوله، پروین باقری، زهرا بهرامی، محبوبه پژمانفر، هما تهران تاش، لیلا (مریم) تهوری، میترا جلالی، زهره جمشیدی، سهیلا حاج اکبری، زهره حاج محمدی، زهرا حمیدی، فرح حیدری، شهین حیدری، زهره حیدری، طاهره داوودی، فاطمه رجایی پور، فاطمه رضاسلطانی، پری رحیمی، سهیلا رحیمی، شیرین رشنو، مینا زکی، حکیمه سلمانزاده، فرح سخایی، افسانه سینا، سیما شریعتی، پریوش صادق بیگی، صنوبر صبوری، آذر (صدیقه) سلیمانی، اشرف معزی، نسرین کاکائی، پروین امیری، مینو محبیان، لیلا مدائن، مرضیه قبادیان، کتایون غزنوی، فرزانه غیومی پور، مهناز نوری نیک، اعظم السادات نسبی، ناهید نامور، زهرا سلیمی، زهره سلیمی، زهرا (رویا) خسروی، فریده گوهرنیا، مهوش ملایری، نسرین نامور، هاجر نامور، فاطمه نجف آبادی، فخری نسیم، فریبا نیکو، مریم (فخری) واحدی، پروین هاشمی، مهدخت هاشمی و ...-

6- چند ماه بعد از اتمام پروسه دهشتناک قتل عام تابستان (۶۷) ، دو تن از زندانیان شریف در بند زنان اوین بنام رفعت خُلدی (مجاهد) و سهیلا درویش کهن (فدائیان اکثریت)، در اثر تألمات جانکاه عاطفی و تبعات سنگین روانی از دست دادن عزیزان و همبندان و فشار زندان، دست از جان خود شستند و خودکشی کردند. یادشان گرامی باد.-

7- استادان و دانشجویان هم دانشگاهی "دکتر شورانگیز کریمیان" در اروپا، طی دوران اسارتش در حد توانشان برای نجات جان وی، از طریق مجامع حقوق بشری و دیپلماتیک تلاشها و پیگیریهای کردند که به جایی نرسید. چرا که ملایان حاکم از روز اول در رابطه با اپوزیسیون برانداز خود کوچکترین مسامحه وممماشاتی نمی کردند. دریغا که حتی یکی از محافل و مجامع فرهیخته و فرزانه علمی و فرهنگی و اکادمیک و دگراندیشان صلح دوست و انسان دوست و فمنیست و نهادهای مستقل یا دولتی شیفته دموکراسی در داخل! و خارج کشور..."شورانگیز" و یا هزاران سالار زن دیگر همچون شورانگیز را برای یکی از آنهمه جوایز قلمی و رقمی و مالی و مدالی و نوبلی... حتی بطور سمبلیک کاندید هم نکردند!-

8- از سروده های زندان بعد از کشتار تابستان شصت و هفت در رثای سهیلا و مهری محمد رحیمی.

9- مجاهد خلق هوشنگ محمدرحیمی دانشجوی مهندسی معماری پلی تکنیک تهران، با ده سال سابقه زندان، در سال هفتاد و یک توسط نیروهای امنیتی رژیم ربوده شد و سر به نیست گردید. مقامات رژیم حتی مسئولیت دستگیری وی را نپذیرفتند؛ حال آن که وی در دادستانی انقلاب خیابان معلم دیده شده بود. برادر دیگرشان "عزیز محمدرحیمی" از فعالین چریکهای فدایی خلق، در مرداد سال شصت دستگیر و تیرباران شد. خواهرزاده آنها حسین مجیدی نیز در همان تابستان سال شصت به جرم هواداری از مجاهدین خلق، در سن پانزده سالگی دستگیر و در زیر شکنجه در زندان اوین به شهادت رسید.



هوشنگ محمدرحیمی عزیز محمدرحیمی حسین مجیدی

.
-

-

1--------

---

1 comment:

raysafar said...

لعنت بر خمینی نابود باد رژیم امپریالیستی آخوندی

*یاد تمامی جانباختگان آزادی گرامیست

March 9, 2014 at 8:37 PM

Post a Comment

Newer Post Home Older Post

Subscribe to: Post Comments (Atom)

About Me

مینا انتظاری

mina.entezari@yahoo.com

View my complete profile

Blog Archive

► 2018 (1)
► 2017 (7)
► 2016 (6)
► 2015 (5)

► 2014 (2)
► 2013 (4)
► 2012 (10)
► 2011 (4)
► 2010 (2)
► 2008 (3)
▼ 2007 (18)
► December (1)
► September (1)
▼ August (16)
کاپیتان فروزان عبدی
به شکوفه ها، به باران
راستی گناه نسل ما چه بود؟
یاد یاران یاد باد
اوین دانشجو می پذیرد
سلام بر سروهای سرفراز آزادی
شراره های شصت وهفت! بخش چهارم
مسیح مصلوب، ملاهای منفور، قربانیان مظلوم
شراره های شصت وهفت! بخش سوم
شراره های شصت وهفت! - بخش دوم
شراره های شصت وهفت! - بخش اول
از ۳۰ خرداد تا ۳۰ ژوئن
زنان در زندان بزرگ ایران
مادر، باز هم برایمان حرف بزن
جیران با چشمانی همچون آهو
خرداد ۶۰، ماهی که به خون نشست